

"سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان"**گنجینه بزرگ از حقایق عصر امانی**

(بقیه بخش سوم)

قیام شهزاده امان الله خان برضد کاکایش امیرنصرالله خان

مؤلف سراج التواریخ میگوید: امان الله خان اعلامیه سلطنت خود را نوشت و به قشله های عسکری و عنوانی حکام ولایات فرستاد و لین تلفون کابل - جلال آباد را قطع نمود¹ [وقطعاتی نظامی را بسوی جلال آباد سوق داد و سپس جواب نامه و فرمان امیر نصرالله را با بیعتنامه مردم کابل با خودش، بدست ملاغلام محمدپنجات باشی و شجاع الدوله به جلال آباد فرستاد.

با رسیدن ملاغلام محمد و شجاع الدوله به جلال آباد فوراً امیر نصرالله خان آنها را به حضور پذیرفت و بعد از مطالعه اعلامیه پادشاهی امیرامان الله خان و بیعت نامه مردم کابل، جریان اوضاع کابل را ابتدا از زبان ملاغلام محمد و سپس از زبان شجاع الدوله شنید، و بعد کتاب سفیدی که در جلو رویش روی میز قرار داشت بازکرد و چیزی در آن نوشت و متن را برای میرزا محمدحسن قرائت نمود. او استعفاى خود را با این عبارات نوشته بود: «من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار میشوم.»²

میرزامحمدحسین خان مستوفی الممالک که از سوء رفتار خود با شهزاده امان الله و مادرش و سایر مشروطه خواهان بیم داشت، بعد از شنیدن آن استعفا نامه امیرجدید فوراً بر تصمیم امیر نصرالله خان اعتراض نمود و او را به بغاوت علیه امیرامان الله خان و لشکر کشی برکابل تشویق و تحریص نمود. اظهارداشت: «عرض میکنم که وقت کار است نه این رفتار، که شما اختیار میکنید و خود را در انظار حقیر و بی وقار می سازید، تاجان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت

¹ - پوپلانی میگوید که دستور سانسور برتلفون و مخابرات در روز اول قتل امیر حبیب الله خان از سوی نائب السلطنه به محمدولی خان دروازی داده شد. عبارت پوپلانی چنین است: «امیر نصرالله خان در ساعت اول امارت و حکمرانی خود، یعنی از صبح پنجشنبه اول حوت سال 1297 شمسی متوجه سانسور تلفون و انسداد راه کابل - جلال آباد گردید. به محمدولی خان ابن ابوالفیض خان هدایت داد که دستگاه تلفون را توسط نفرهای خود تحت سانسور و مراقبت بگیرد که هیچکس از ملکی و نظامی بطرف کابل مخابره نتواند. و محمدامان خان ولد بای محمدخان را به همراه دونفر سروس مقرر نمود که بندر جلال آباد را قائم کرده احدی را نگذارد که بطرف کابل برود، و این اندیشه برای آن بود که از عین الدوله در کابل خوف شدید داشت، و هم میدانست که علیاحضرت مادرش از جلال آباد توصیه و هدایتی بوی میفرستند. و از همین خوف اطراف اقامتگاه علیاحضرت و والده عین الدوله را در جلال آباد نیز توسط نفرهای مخصوص تحت مراقبت قرار داد. و از همین خوف جنازه امیر را نیز یکابل نقل نداده در میدان گلف جلال آباد دفن نمود. و ساعت (6) صبح روز جمعه دوم حوت تنها برای شجاع الدوله خان غوربندی فراشبایشی که بسواری موتر به همراه دونفر پروانه رونده کابل بود، از بندر جلال آباد اجازه داده شد و چهار ساعت بعد بقرار مخابره تلفونی معلوم گردید که از بندر بگرامی بطرف شهر کابل عبور نمود. محمدامان خان بعد بازگشت شجاع الدوله خان از کابل و عبور از بندر جلال آباد وظیفه بندر بانی را ترک گفته و از حضور امیرنصرالله خان هدایت داده شد که راه کابل بازگذاشته شود.» (پوپلانی، همان اثر، ص 83)

² - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم، ص 678

فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم در آویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود.³»

تقرر نظام الدین خان ناظم، برای کنترل راه های کابل- جلال آباد

«امان الله شاه عصر روز شنبه (3) حوت سال 1297 ش نظام الدین خان پسر سردار فقیر محمد خان شاغاسی را امر هیأت نظامی و ملکی هیأت مستحفظین راه های کابل مقرر کرد. امان الله شاه به نظام الدین خان ناظم سررشته دار حضور [امر هیأت مستحفظین] هدایت داد که طول طرق و بنادر جلال آباد را از حصه بگرامی تا فتح آباد تحت مراقبت و مواظبت دسته های نظامی و نفر های سرشناس قبائلی قرار بدهد تا امنیت از هر لحاظ و بصورت عام و تام حکمفرما باشد. و ضمناً مواظب باشند که هر گاه اوراق و احکامی از جلال آباد بطرف کابل بعض اشخاص فرستاده شود ضیض کنند و نیز اشتهارات چاپ شده را بتوسط اشخاص معتمد در نقاط مرکزی نظامی و اداری سمت مشرقی اجازه نشر و توزیع بدهند و منتظر نتایج آن نیز باشند.⁴»

تعیین محمود خان [یاور] به امور جلال آباد

«امان الله شاه بتاريخ یکشنبه (4) حوت 1297 ش محمود خان پسر محمد شاه خان ایشیک اقاسی را برای واری امور جلال آباد تعیین نمود و گفت که برای واری امور جلال آباد که باید به طبق هدایت حکومت مرکزی صورت اجراء و انجام پذیرد، آمادگی بگیرد. عمده های ملکی و نظامی تعیین و مرتب و آماده حرکت باشند و گفت: حین ورود بانجا سیف الله نماینده حکومت هند برتانوی را و هم محبوسین را با بدرقه گی نظامیان از جلال آباد بکابل بفرستند. مرکز تلیفون جلال آباد را تحت تصرف خود داشته مخابرات او در فتح آباد و بگرامی بهمره نظام الدین خان مستقیماً جاری باشد.⁵»

گفتگوی امیر نصرالله خان با علیا حضرت در جلال آباد

«نصرالله خان که بتاريخ پنجشنبه اول ماه حوت سال 1297 ش در جلال آباد اعلان امارت نمود، چون شام روز جمعه (2) حوت خبر یافت که سردار امان الله خان عین الدوله سلطنت او را قبول ننمود، در جلال آباد به علیاحضرت سراج الخواتین گفت که: این حرکت امان الله عاقبت خوب ندارد و پیام بفرستید که بیعت کند و بگوید که اگر بیعت ننماید از تو نارضاء می باشم و شیرپاک خود را بتو نمی بخشم. علیا حضرت [بجواب امیر نصرالله خان] گفت: من از کابل بی خبر می باشم. و هم اگر من باین طرز عبارت پیام بفرستم دخالت مرا در امور سیاست و سلطنت ثابت میسازد و در حالی که او انتقام خون پدر خود و حصول استقلال کامل مملکت افغانستان را مطالبه کرده باشد، من به هیچوجه وسیله شده نمی توانم... من خوش هستم که امان الله را بزور شمشیر بر خود تسلیم نمایید. امیر نصرالله خان گفت: خوب است اگر شما بیدخل هستید تا هر وقت بی دخل بوده و روزی نشود که عریضه پسر را آورده از وی شفاعت کنید. علیاحضرت گفت: برای امان الله مرگ بهتر است از آنکه من روزی عریضه او را نزد تو قاتل پدرش گذاشته شفاعت کنم. و بعد این سخن یک بدیگر دشنام ها دادند.

امیر نصرالله خان بعد خروج از حرمسرا پیام فرستاد که مقداری از زر و جواهر و اشیاء بیش قیمت بردارم امیر صاحب شهید که در نزد شما است بفرستید تا تسلیم صندوق خانه دولت شود. علیاحضرت گفت: حینی که بکابل رسیدم همه اشیاء را بقید فهرست آورده به صندوق خانه دولت می سپارم. امیر نصرالله خان ازین اشارت دانست که او آرزوی سلطنت پسر خود را دارد، و ایشیک اقاسی عبدالحبیب خان [بن محمدشاه خان] را که برای محافظت حرمسرای علیاحضرت مقرر بود،

³ - فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، همان جلد، ص 678-679

⁴ - پوپلزانی، همان اثر، ص 82

⁵ - پوپلزانی، همان اثر، ص 82

تاکید به محافظت بیشتر نمود.

چون در جلال آباد حالت اغتشاش روی داد، غلام رسول هراتی سر دسته شورشیان او نیز یکنفر وکیل خود را بمحافظت دروازه حرمسرای علیاحضرت مقرر نمود و روزی که علیاحضرت حرکت بطرف کابل نمود، پسر مامای خود نظام الدین خان سر کرده هیأت مستحفظین را دید گفت: به نفری ملکی و نظامی از طرف من بگوئید: خداوند تبارک و تعالی نیک و مبارک بگرداند که امان الله یک برادر عسکر دلاور شما کمر بانتقام خون پدر شما ملت و حصول استقلال این مملکت بسته است. و باید تماماً مردانه و شجیعانه قیام ورزیده بهمراه آن برادر از خود گذر خود همدست و همفکر شده از طریق حصول استقلال کامل بکام دل خود برسید.»⁶

شورش سپاه جلال آباد

روز چهارشنبه (24 جمادی الاول/7حوت 1297ش) سپاه در قرارگاه نظامی جلال آباد دست بشورش زدند وخواهان قاتل امیر حبیب الله خان و قتل وی شدند. سپاهیان از میان خود یک نفر سرباز هراتی را بنام غلام رسول به حیث وکیل و قوماندان خود برگزیدند. سپهسالار نادر خان با اطلاع از شورش سپاه، برای خاموش کردن غایله بسوی قرارگاه نظامی حرکت نمود. دو برادرش شاه محمودخان و برگد محمدعلی خان نیز وی راهمراهی کردند، همینکه سپهسالار وارد قشله نظامی شد، عساکر جلو اسپش راگرفتند و او را از اسپ بزیور آوردند و محبوس کردند و با همراهان وی نیز عین عمل را انجام دادند. بزودی خبر حبس سپهسالار و برادرانش به سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید، و سردار فتح محمدخان امین العسس و محمدعزیزخان ایشیک آقاسی خارجه، و احمدشاه خان سرمیراسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، که در محل اقامت شاه محمودخان، باهم نشسته بودند رسید و آنها را سخت مضطرب و پریشان ساخت. متعاقباً امیر نصرالله خان نیز از بلوای سپاه مطلع گردید، فوراً کس فرستاد و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه و میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک و علی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی را [که دونفر اولی آماده رفتن به تگاو و نجراب برای جمع آوری لشکر برای جنگ با امیر امان الله خان بودند] احضار کرد و دستور داد تا به قشله بروند و سپهسالار را از دست عساکر رها کرده معلوم نمایند که عساکر چی میخواهند؟

آنها نزد سپاه رفتند و برگشتند و به امیر نصرالله خان عرض کردند که عساکر قاتل یا قاتلین امیر شهید را میخواهند و سپهسالار را بخاطر اینکه نتوانسته از امیر بدرستی حفاظت نماید و به سبب غفلت او امیر به قتل رسیده، لهذا تا سپردن قاتل بدست عساکر، وی در حبس خواهد بود. امیر دو نفر روحانی با نفوذ محل (صاحب جان پاچا و نقیب صاحب) را نزد عساکر فرستاد، آنها از سپاه پرسیدند شما چکسی را قاتل امیر میدانید، بگوئید تا او را به شما تحویل دهیم و دست از فتنه کوتاه کنید! وکیل سپاه گفت ما فتنه نمیخواهم فقط قاتل را میخواهیم. هر دو روحانی بازگشتند و به امیر نصرالله خان گفتند که: « ایشان به جز قاتل امیر هیچ چیز دیگر نمیخواهند و عزم تخریب حصار و اسلامیت و نهب و غارت را جزم ندارند. و کسانی را که قاتل میدانند، دلایل بر اثبات قاتل بودن آنان را اقامت مینمایند و نام به نام نوشته داده اند... و چون نام نویسی را که کرنیل شاه علی رضا خان رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص و حضوری و برادران سپهسالار را که همه در کله گوش و محرم خلوت و جلوت با امیر شهید بودند و در شب و روز و گاه و بیگاه حایل و مانعی از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیر نصرالله خان امر نمود که همه را قرار نام نویسی فوجی به دست آورده نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست، در پی اسامی افتاده و از جمله محمودلیخان سرجماعه غلام بچه گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل بر گرفته و شجاع الدوله فراش باشی، که در شب چنانچه گذشت

⁶ پوپلزانی، همان اثر، ص 85-86

گریخته بود، نیافته و دیگران را پیهم بدست آورده، محبوس و رهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند.⁷

مؤلف سراج التواریخ در موردشورش سپاه جلال آباد و دستگیری جنرال نادرخان و مستوفی الممالک شرح مفصلی نوشته است که من آنرا در (کتاب حبیب الله کی بود؟) آورده ام و اینجا تکرار نمی کنم ولی صرف اشاره میکنم که وقتی عساکر به عقب مستوفی الممالک رفتند، او دروازه خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیرکرد. این امر خشم و غضب عساکر را برانگیخت و یکی از آن میان به قشله عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رسانید و از آنسو عساکر چند عراده توپ را برای کوبیدن منزل میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک بیرون کشیدند و دیوار های منزل او را با خاک یکسان نمودند و خود مستوفی را کشان کشان بیرون آوردند. بقول کاتب: «محمدحسین خان ربا سربرنه ولای و لجن به روی مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضاحت چون حیوان قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند.»⁸

مگر مرحوم پوپلزانی، از دستگیری مستوفی الممالک، روایت دیگری ارائه کرده میگوید که: محمود خان [پاور] در جلال آباد چندتا عسکر را عقب مستوفی الممالک اعزام کرد، امام مستوفی حاضر به آمدن خود نشد و بر روی عساکر آتش گشود و یکی را کشت و بعد در تاریکی شب با موتر خود فرار کرد و میخواست وارد کوهستان شود⁹، اما بنا بر پیش بینی های داهیانہ امان الله خان، توسط پسران محمدسرورخان پروانی که از دست مستوفی الممالک در کابل زندانی بودند و بخون مستوفی تشنه، او را در راه فرار به کوهستان در محلی بنام «سولانک» تگاو، دستگیر و بکابل فرستادند.¹⁰

امان الله خان در جمله اقدامات پیشگیرانه خود، شام روز جمعه دوم حوت، «نظام الدین خان ناظم را بسواری موتر به شیرپور فرستاد که از محبس آنجا پسران محمدسرور خان پروانی را که از مدتی در اثر دشمنی مستوفی الممالک محبوس اند، بحضور بیاورد تا مورد عفو قرار بگیرند و هم خدمتی از آنها گرفته شود، و مقصد آنکه: بعد هدایات و اعطاء تفنگ و کارتوس و روپیه نقد بطرف پروان فرستاده شوند تا از ورود مستوفی الممالک و یا تردد اتباع او بدان سمت ممانعت کنند. این امر تا ساعت شام همان روز انجام یافت. و هر چند این یک پیش بینی احتمالی بود، مگر تصادفاً افراد مذکور خود مستوفی الممالک را دستگیر کرده بسواری موتر مستقیماً بکابل رسانیده در محبس ارگ سپردند. «مستوفی در بدو ورود خود به ارگ کابل گفت: قاتل امیر صاحب شاه علی رضاء است و اگر در مورد این شخص مراعات شود، خون پدر ما به هدر میرود. و گیرنده انتقام خون پدر باید ازین شخص باز خواست کند.»¹¹

وصول موکب علیاحضرت از جلال آباد بکابل

«علیاحضرت سراج الخواتین که در برج جدی سال 1297 ش در رأس محترمات دودمان شاهی از کابل به جلال آباد عزیمت کرده بود، بعد انجام مراسم فاتحه خوانی امیرحبیب الله خان در قصرشاهی جلال آباد و بعد از آنکه راه بین کابل - جلال آباد تحت تأمین هیأت های انتظامیه قواء امانیه گرفته شد بسواری موتر عازم کابل گردیدند.

امان الله شاه برای اداء احترام موکب عالییه آن مادر قهرمان استقلال ترتیبات شاندار گرفت. از حصه شرق قومی باغ تا دروازه حربی ارگ کابل را که در همین میدان مراسم ابلاغ استقلال در محضر عموم عساکر و جمع شهریان کابل بعمل آمده بود، ساحة پذیرائی پادشاهی قرار داد. محترمات دودماتهای کابل نیز برای اداء احترام د رکنار جاده صف بسته استاده بودند. علیاحضرت در دقیقه

⁷ سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم، چاپ 1390 کابل، ص 700-702

⁸ سراج التواریخ، ج 4، قسمت سوم، ص 712

⁹ پوپلزانی، همان اثر، ص 90

¹⁰ دشمنی پسران محمدسرورخان پروانی با مستوفی الممالک بخاطر اعدام برادرشان محمدعثمان خان پروانی، داستان مفصلی دارد که در مقاله جداگانه تقدیم خواهد شد.

¹¹ پوپلزانی، همان اثر، ص 90، 82

که از موتر فرود آمد، به پسر خود و هیأت مستقبلین نظامی و رجال خاندانی گفت: تا انتقام خون پدر تان و استقلال تامه افغانستان را حاصل ننمایید و یا در این راه سر ندهید، من باور نمی کنم که شما فرزندان امیر صاحب شهید باشید. او که شما را فرزند میدانست بر شما است که حق پدری و فرزندی را اداء سازید. وگفت: به کلمات و تردادات هیچ یک از منافقین و مخالفین فریب نخورده تشویش و اندیشه باطل را بدل راه ندهید. بخداوند توکل کنید و از خالق ذوالجلال (ج) نصرت و یاری بخواهید. چون ادعاء شما حق است حق تعالی بشما یاری و مددگاری مینماید. وگفت: اقوام و پدر و مادر من و فرزندان من همان کسانی اند که عزمی که کرده اند و دست بیعتی که داده اند برنگردند. امان الله تاخود را در این راه فدا نسازد من او را فرزند خود ونور چشم رشید خطاب نمی کنم.

محمد عمرخان کرنیل [پسر سردار شیردل خان لویناب] و عبدالعزیزخان [پسر معاذالله خان] که در نزدیک موکب استاده بودند، عین این کلمات را باآواز بلند در برابر صفوف عساکر ابلاغ نمودند، وآنقدر تاثیر نمود که مانند عصر روز جمعه (2) حوت از عموم عساکر یک جوش و هلهله بزرگ بلند شد وگفتند: تاجان در تن و روان در بدن داریم بر نمی گردیم.

چون در مدت دو روز مراسم جلوس رسمی وهم دو روز مراسم محفل فاتحه خوانی وتبریک سلطنت وقت را دربر گرفت وعموم سرخیلان بانوان خاندان های سرشناس کابل برای اداء مراسم فاتحه وهم تبریک سلطنت حاضر میشدند. علیاحضرت در مورد سیاست سلطنت فرصت نیافت. سه روز بعد در حالی که والده معظمه اش «مسماة بی نظیر سلطان» در رأس محترمت شاهی قرار داشت بعموم افراد دودمان خود گفت: در عهد امیرصاحب شهید چندبار گفتیم: اصلاحاتی در اوضاع قومی واجتماعی بعمل بیاید واما منظور نشد چرا که همدران وقت بنا بر دلالتی که گفته میشد شرائط آنقدر مساعد نگشته بود، وحال وقت آن است که باید برآورده گردد. شما حاضرین مجلس بدل نگویید که ما زن هستیم ما را به سیاست سلطنت چه کار؟ بلی من هم زن هستم ولی به سیاست سروکار دارم. امیرصاحب شهید وقتی که از هندوستان معاودت کردند میخواست اصلاحاتی بعمل بیارد. هر چند که بعضاً وبلکه اکثراً مفید بود، چون شرائط وامکانات برای عموم خاندان ها هنوز فراهم نبود موافقت نکردم وعقلاً وقت در مجلس حرف های مرا تائید کرده بودند چرا که گفته بودم این اصلاحات سی سال پیش از وقت است. وحال وظیفه ما آن است که باید بگوییم مردان بزرگ وسالخورده وصاحبان تجربیات کامل از مشورت های معقول خود دریغ نوزند وشما محترمت سلام وپیام مرا به پدران وبرادران بزرگ وموسفیدان خاندان های خود برسانید که چیزی که برای خیر واصلاح امور مملکت از روی فهم وتجربه میدانید بگویید. وبقرار مفکوره مامای بزرگوارم عالیجاه سردار فقیرمحمدخان اول باید کنیز و غلام آزاد گردند و رسم برده گی از افغانستان بکلی برطرف شود واگر که غلام بچه و کنیزک تا امروز در دربار سلطنت مانند فرزند وبحیث فرزند تربیت و عزت دیده اند ولی چون این نام اصطلاحاً باعث تحقیر تلقی شده است، بعد از این لفظ هم بالکل ممنوع قرار داده شود. و دیگر محبوسین بهرنام واشتباهی که بقید مانده اند از قید رها گردند وفراریان از خارج خواسته شوند. واین احکام باید از همین ایام ابلاغ استقلال تنفیذ یابد. واگر که این حاجت به توصیه ندارد چرا که میدانم امان الله خود جوان مهربان در حق مردم است.¹²

بیعت نامه نصرالله خان به امان الله خان

«نصرالله خان امیر مخلوع بوقت عصر روز پنجشنبه (8) حوت سال 1297 ش در قصر سراج العمارت جلال آباد مرکز ولایت ننگرهار، بخط و امضاء خود بیعت نامه نوشت و بجهت تقدیم بحضور اعلیحضرت امان الله شاه به محمود خان بارکزائی نماینده و فرستاده آن دولت مستقل سپرد و متن ازینقرار است:

"حضرت الهی جل سلطانه وجود عزیز فرزند ارجمند کامگار و نور دیده برخوردار امیر امان

¹² بیوپلزاری، همان اثر، بعد از ص 83

الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته بمقاصد دارین کامیاب گرداند، چون بموجب التجاء و بیعت ارجمندان سعادت مندان معین السلطنه و عضدالدوله و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارات افغانستان را قبول کرده مشروحاً بحضور آن ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم، در ثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل بحضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزدگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دلبد ارجمند خود بقرار یکه میدانستم میدانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند را از خود می شمارم، بنابراین خود من برضاء و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده از درگاه حضرت الهی جل جلاله امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم ، ان شاء الله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و بدیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد، باقی یام بکام باد - تحریر فی یوم پنجشنبه (25) ماه جمادی الاول سنه 1337 [نصرالله] پنجشنبه (8) حوت 1297 ش مطابق (25) جمادی الاول 1337 ق و موافق (27) [فبروی] 1919 م است".¹³

بگفته کاتب، مولف سراج التواریخ، اعلیحضرت امان الله خان با رسیدن استعفانامه نصرالله خان فوراً آنرا فوتوگرافی کرده به تمام ولایات و قشله های نظامی فرستاد تا جلو هرگونه فتنه را گرفته باشد و هم روز نهم حوت ماه شمسی را روز جشن امارت خود قرار داد.¹⁴

مراسم تاج پوشی امان الله خان:

پس از مواصلت استعفای امیر نصرالله خان فردای آن (روزجمعه نهم حوت /28 فبروری 1919) شهزاده امان الله برای اعلام تاج پوشی خود با همراهی فضل محمد مجددی (بعدها شمس المشایخ) به مسجد عیدگاه رفت و به مردم افغانستان و شهریان کابل سخنرانی کرد و گفت:

« اول بر همه رعایای صدیق ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت میدهم که من تاج سلطنت افغانستان را بنام استقلال و حاکمیت داخلی و خارجی افغانستان بسر نهاده ام. »¹⁵

و بعد گفت: «ملت عزیز من! من این لباس سربازی را از تن بیرون نمی کنم تا که لباس استقلال را برای مادر وطن تهیه نسازم! من این شمشیر را در غلاف نمی کنم تا که غاصبان حقوق ملت را به جای خود [شان] ننشانم! ای ملت عزیز و ای سربازان فداکار من! بیاورید آخرین هستی خود را برای نجات وطن، بیایید تا که سرهای پر غیرت خود را برای خلاصی وطن فدا سازیم!»¹⁶

این سخنان شاه آزادی خواه از جانب سربازان و افسران و شهریان کابل با غریو و نعره های الله اکبر و زنده باد امیر امان الله! بدرقه شد.

بنابر گزارش مرحوم پوپلزانی، امان الله خان، تاج سلطنت را با شرط کسب استقلال افغانستان، از دست عساکر در میدان نظامی شرق ارگ پذیرفت و مینویسد: «عین الدوله، در روز جلوس خصوصی خود جمعه (2) حوت سال 1297 ش گفت: من کلاه و تاج سلطنت را مشروط به حصول استقلال کامل افغانستان بر سر می گذارم، تا آنکه بهمین مراسم بوقت قبل از ظهر جمعه (9) حوت سال مذکور در محضر عساکر و در میدان نظامی واقع سمت شرق ارگ، تاج استقلال را از دست

¹³ - پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه، ص 101، مطابق ص 707 سراج التواریخ. بجای ماه مارچ، ماه فبروری تصحیح گردید. زیرا امیر نصرالله خان از پنجشنبه 20 فبروی اول حوت تا پنجشنبه بعدی مدت یک هفته امارت کرد و روز هشتم حوت مستعفی شد که برابر با 27 فبروی میشود. و روز 28 فبروری (9 حوت) امان الله خان به عنوان امیر افغانستان تاج بر سر گذاشت.

¹⁴ - سراج التواریخ، ج 4، قسمت سوم، ص 708

¹⁵ - سراج التواریخ، جلد 4 بخش سوم، ص 669، اعلامیه اشتهار امیر امان الله خان

¹⁶ - حبیب الله رفیع، مقدمه حاکمیت قانون، ص 8، سراج التواریخ، جلد 4، بخش سوم، ص 669 (اعلامیه اشتهار امیر امان الله خان)

عساکر پذیرفت. چون مشاورین دولت برای ثبوت عظمت و قدرت نظامی و سیاسی افغانستان تاج استقلال را از یک خوشه گندم بر اساس تاریخ این ملت در جلسات اول پیشنهاد نموده بودند، بآن اساس مفکوره مردم و هم مقتضای فکر بلند خود اعلیحضرت منظور گردید. بتاريخ دوشنبه اول برج سنبله سال 1298 ش در پغمان در مراسمی که اهل دربار امضاء موافقه نامه آخرین حصول استقلال کامل را تبریک می گفتند، اعلیحضرت امان الله شاه فرمود: بزرگترین جوهر گرانبیامت استقلال کامل است که بحمدالله تعالی از بخت و طالع این ملت باسعادت واپس بدست آمد، و آن جوهر اعلی که مؤید ثبوت این استقلال تامه ملت افغانستان است، همان تاج استقلال از یک خوشه گندم است که به ما بمیراث رسیده است. قاری عبدالله خان شاعر شهیر کابل در وصف این مراسم گفته است:

شۀ قلمرو افغان امیر امان الله
گرفته تاج ونگین پدریه استخلاف
امین دولت و دین خسرو بلند اقبال
نشسته است به تخت شاهی با استقلال»¹⁷

پایان بخش سوم

¹⁷ - پوپلزانی، سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان، ص 99

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درېنت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادښت: دلیکني د لیکنيزې بنې پاڅوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ